مرد نامتناهی (علی علیه السلام)

صدر، حسن

پس از انتشار شماره‏های اول و دوم و سوم مجله پیک اسلام نامه‏های زیادی از شهرستانها بدفتر مجله واصل گردید که ضمن تشویق‏وترغیب‏ها،خواستار درج مقالاتی‏ در شرح حال امامان و پیشوایان و بزرگان دین شده بودند.

و نیز بعضی از دوستان درخواست و توصیه نمودند که چنین منظوری را با ابتدا بشرح حال علی بن ابیطالب علیه السلام از کتاب«مرد نامتناهی»تالیف دانشمند عالیقدر آقای حسن صدر که الحق میتوان ادعا نمود اثری بی‏نظیر و تالیف نفیسی‏ است.بنمائیم.

اینک در هرشماره از مجله قسمتی از این کتاب را بچاپ رسانیده تا بدینوسیله‏ توفیق انجام درخواست مشترکین محترم مجله پیک اسلام را نموده باشیم.

هیئت تحریریه‏

علی«ع»کیست و صفات عالیهء او چیست؟

علی«ع»فرزند اولین خانوادهء هاشمی است که پدرومادر او دو فرزندان هاشمند.

پدر علی«ع»ابو طالب فرزند عبد المطلب فرزند هاشم بن عبد مناف است و مادر او فاطمه دختر اسد فرزند هاشم بن عبد مناف است.خاندان هاشمی از لحاظ فضائل اخلاقی و صفات عالیهء انسانی‏ در قبلیهء قریش و این طایفه در طوائف عرب،زبان‏زد خاص‏وعام بوده،فتوت‏ومروت،فطانت‏ و هوش و شجاعت و پهلوانی از خاصه‏های بنی هاشم و هریک بحد اعلی از مختصات علی بن- ابیطالب«ع»است.

ابو طالب را چهار پسر بود که بترتیب سن:طالب و عقیل و جعفر و علی«ع»است‏ و هریک ده سال از دیگری بزرگتر بوده‏اند،بعض مورخین سنی نوشته‏اند ایامی که قحط سالی‏ معاش خانواده‏ها را مشکل کرده بود رسول الله«ص»از دو عمویش حمزه و عباس خواست که‏ فرزندان ابو طالب را نزد خود نگاهداری کنند و بدینوسیله از بار دورش برادر خود بکاهند، ابو طالب که عقیل را بیش از دیگر فرزندانش دوست میداشت او را برای خود نگاهداشت و هریک‏ از سه پسر دیگر ار بیکی از خویشان سپرد،جعفر و طالب را حمزه و عباس،و علی«ع»را رسول خدا«ص»تکفل کردند.

اعم از اینکه این موضوع صحت داشته باشد یا نه مسلم است که علی«ع»از کودکی بر سایهء عنایت و تربیت پسر عم گرامی خود قرار گرفت و اساس تربیت روحی و اخلاقی این کودک‏ نورسیده و مستعد در دامان بزرگترین معلم و مربی بشریت پایه‏گذاری شد و استعدادهای نهفته‏ در روح علی«ع»دست بکار شد و نمو گردید.

محبت متقابل این دو عموزاده و ایثار و فداکاری علی«ع»تا آنجا رسید که شب هجرت‏ پیغمبر«ص»علی«ع»بآسانی در صدد جانبازی برآمد و با خفتن در بستر پیغمبر«ص»جان خود را وقایة جان عزیز رسول الله«ص»قرار داد.

حدت ذهن و قوت فهم‏وادراک علی«ع»تا آنجا بود که در سن شش هفت سالگی‏ دعوت رسول خدا«ص»را بسیار بیش از آنچه در این سن میتوان تمیز داد دریافت و به رسول الله‏ «ص»و دین تازهء او ایمان آورد.

\*\*\*

شجاعت‏ امیر المؤمنین«ع»

شجاعت علی«ع»در بدایت عمر در حجاز چنان ولوله‏ای انداخت‏ که وقتی عمر و بن عبدود قهرمان نامی عرب را نبرد تن‏به‏تن-در غزوهء خندق-بخاک انداخت خواهر عمرو در مقام رثاء بر مرگ‏ برادر شجاعت قاتل را تنها مایهء تسلی خود خواند و گفت اگر جز بدست این پهلوان نوجوان کشته‏ شده بودی مادام العمر بر مرگ تو میگریستم.

آری قوت جسم و نیروی بازوی علی«ع»از عجایب است،دوست‏ودشمن،مورخین‏ مسلمان و مسیحی،همه بر این امر اتفاق دارند که خوراک امیر المؤمنین«ع»ساده‏ترین و فقیرترین خوراکی بود که امکان دارد با آن زندگی کرد.

علاء بن زیاد حارثی یکی از سرداران متمکن علی«ع»بیمار بود،روزی که مولا بعیادت او رفت فرمود:«چه خوب بود در این خانهء وسیع و اطاقهای مجلل مستمندان و درویشان‏ را به مهمانی می‏نشاندی و نان‏وخورش میخوراندی،اگر چنین میکردی خداوند در سرای دیگرت‏ همین‏گونه خانه میداد.»علاء گفت امر امام را اطاعت خواهم کرد،سپس عرض کرد برادر من‏ کار زهدودرویشی را بجائی رساند که زندگی را بر زن‏وفرزند تلخ کرده است،شبها به عبادت‏ بیدار و روزها روزه‏دار است،علیرغم تمکنی که خدا باو داده به خورش خشک و پوشش خشن‏ قناعت میکند علی«ع»فرمود او را حاضر کنید تا با من گفتگو کند،از گفته‏هایش معلوم شد راه‏ورسم بخود سخت گرفتن را از امیر المؤمنین آموخته و می‏خواهد از مولایش پیروی کند.

امام فرمود:اشتباه میکنی تو باید از نعمتهائی که خداوند ارزانی داشته بهره‏مندی شوی،تقلید از زندگی من صحیح نیست زیرا من وظیفهء دیگر دارم،من زمامدار مسلمین و امیر المؤمنین هستم‏ من باید خوراک‏وپوشاک خود را تا آن حد تنزل دهم که فقیرترین مردم در اقصی‏نقاط قلمرو اسلام تلخی زندگی را با این چاشنی تحمل کند و با خود بگوید امیر و پیشوای من هم مانند من‏ میخورد و مثل من می‏پوشد،این وظیفه مقتضای زمامداری منست و تو هرگز چنین تکلیفی نداری.

بارها علی«ع»میفرمود:من چگونه قناعت کنم که امیر المؤمنین بخوانند ولی در شدائد و مشکلات زندگی با مردم همراه و هم‏قدم نباشم؟

هرون بن عنتره از پدرش نقل می‏کند که بر مولا فصل زمستان وارد شدم،قطیفه‏ای‏ کهنه و پاره بر دوش داشت و از سرما میلرزید،گفتم یا امیر المؤمنین خداوند برای تو و اهل‏ و عیال تو از بیت المال مثل دیگر مسلمانان و مجاهدین نصیب قرار داده و تو تا این اندازه بخود سخت میگیری،فرمود:بخدا قسم من از بیت المال شما برای خود حبه‏ای بر نمیگیریم و این قطیفه‏ای‏ که می‏بینی از مدینه همراه آورده‏ام.

این پوشاک مولا،اکنون خوراک او را از زبان عتبة بن علقمه بشنویم.میگوید وارد شدم‏ بر علی«ع»دیدم نان خشکیده‏ای با شیر مانده میخورد گفتم یا امیر المؤمنین چگونه با این نان‏ خورش میسازی؟فرمود رسول خدا«ص»خشک‏تر از این نان میخورد و خشن‏تر از این‏ جامه که در بر منست میپوشید میترسم اگر جز این بکنم به رسول خدا«ص»ملحق نشوم.عمر بن‏ عبد العزیز خلیفهء اموی میگوید:زاهدتر از علی بن ابیطالب«ع»در جهان نیامده است.1

\*\*\*

از هزاران تن‏ یکی تن صوفیند

در مطالعهء زهدوحرمان زندگی امیر المؤمنین«ع»این مسئلهء اصولی‏ بنظر میرسد که چه میشود مردانی مانند علی بن ابیطالب«ع»علیرغم‏ قدرت و امکان بهره‏مندی از لذات حیوة و بهره‏بری از وسائل رفاه‏ و آسایش بچنین زندگی ساده و چنین خوراک و پوشاک بی‏مایه‏ای قناعت میکنند؟

چگونه است که امیر المؤمنین«ع»فرمانروای قلمرو وسیع و عظیم اسلام در سالهائی‏ که سیل مال‏ومنال و انواع امتعهء گرانبها از اقلیم‏هائی که با شمشیر جنگجویان اسلام گشوده‏ شده بطرف پایتخت روان بود و شخص خلیفه هم از آنها لا اقل معادل مجاهدان دیگر حصه داشت‏ چیزی نمیخواست و از سختی و خشونت زهد خود نمیکاست؟

اکنون به تحلیل این معما بپردازیم آدمی برای رفاه و آسایش دو راه دارد:یکی راه‏ موضوعی و دیگر شخصی،راه عادی که اکثریت قریب باتفاق پیش میگیرند راه موضوعی است‏ یعنی زن زیبا،خانهء مجلل و وسیع،ثروت هنگفت و سایر وسائل آسایش.

از آنجائی که این وسائل مادی محصول عالم ماده است همه محدود و فسادپذیر است آفت‏ آنها در خودشان نهفته است،مال را دزد میبرد،تاجر ثروتمندی در یک لحظه میتواند گدای راه‏ نشین شود،خانه هرچه مجلل‏تر و بزرگتر زحمت نگهداری و رنج خرابی آن بیشتر،زن‏ هرچه زیباتر خطر سقوط و ناسازگاری و جدائی او مهیت‏تر،فرزند هرچه برومندتر مرگ‏ نابهنگام او جگرسوزتر.

راه دوم راه اقلیت معدودی است که ملای روم میفرماید:

از هزاران تن یکی تن صوفیند ما بقی در سایهء او میزیند

این راه راه شخصی است باین توضیح که حکومت بر دل و تملک نفس چنان نیروئی‏ به انسان میبخشد که تمام شدائد و مشکلات زندگی را بآسانی تحمل میکند زیرا منبع تمام نیروهای‏ جهان نفس خلاق آدمی است.

از ره خلق خوب و سیرت زشت‏ هفت دوزخ توئی و هشت بهشت

شما برای فرار از گرماوسرما دو راه دارید:یکی تهیهء وسیله و دیگری تربیت خودتان، میتوانید بادبزن برقی و دستگاه تهویه و زیرزمین مطبوع در تابستان و بخاری و حرارت مرکزی‏ و پوستین کابلی در زمستان داشته باشدی و میتوانید از نیروی باطن،نیروی تمام ناشدنی خودتان‏ برای تحمل گرماوسرما استفاده کنید.اولی یک روز هست و روز دیگر نیست،دستخشو فساد و نیستی است ولی دومی خود شما است،منبع آن قدرت لا یزال روح آدمی است،تا هستید هست و هرکجا بروید با شما است.

تاریخ حیوة بشر مدیون گذشت و بلندهمتی بزرگ‏مردانی است که در میان میلیونها آدمی که همه اسیر شهوت و طمع و بندهء آزوحرصند درس آزادمردی و آزادگی میدهند.

(1)عبقریة الام تالیف عقاد مصری

صفحات تاریخ را ورق بزنید،زندگی مذلت‏بار و یکنواخت اقوامی را میبینید که همه‏ در تلاش بیشتر خوردن و بهتر خفتن،مانند گرگان درنده و خونخوار بجان هم افتاده‏ عمری را در بیش‏جوئی و خودپرستی گذرانده‏اند.امیرانی ستمگر و شهوت‏پرست اسیر و بردهء شهوت‏ و هوسهای حیوانی بر جان‏ومال و ناموس و آبروی قوم بدلخواه فرمان رانده‏اند.در این‏ صحنهء تاریک و شرم‏انگیز بیکبار شکوه‏وجلال و صفاوطهارت روح‏وجان رادمردی مانند فرزند ابی طالب چشم دل شما را روشن و خیره میکند،وای اگر در طول قرون و اعصار این‏ تیرگی دوام میداشت و این سیاهی بروشنی نمیگرائید!

چه زیبا و دل‏انگیز است این صفحهء تاریخ و چه روح‏بخش و تماشائی است،این‏ صحنهء حیرت‏انگیز!

امیر المؤمنین«ع»پیشاپیش سپاه گران بطرف صفین در راه‏پیمائی است به شهر کوچکی‏ در عراق بنام انبار میرسد،مردم این شهر که تا چندی پیش در قلمرو شاهنشاهان ساسانی بوده‏ بآداب و رسوم پیشین تربیت شده و به سجده و تعظیم در برابر فرمانروایان و حکام خو گرفته‏اند، همه باستقبال موکب خلیفه ساعتها کنار جاده صف کشیده‏اند،برسیدن خلیفه همه بخاک میافتند و زمین ادب میبوسند،تعظیم می‏کنند و سجده میبرند؛بامیر المؤمنین«ع»از اسب پیاده میشود و بمردم زبون و فرومایه میفرماید چه معصیت بی‏لذتی مرتکب میشوید؟و چه خفت‏وذلتی‏ تحمل میکنید؟در سجده به بندهء خدا نسبت بخداوند شرک می‏ورزید،ساعتها گردوخاک‏ میخورید و حرارت آفتاب می‏بینید و خودتان را زبون‏وحقیر می‏کنید،من و شما هردو بندهء ضعیف خداوندیم و منهم مثل شما اسیر بستر بیماری و دچار چنگال مرگ می‏شوم،من و شما باید بخدائی سجده ببریم که بیمار نمی‏شود و نمی‏میرد،من از اینکه پیشوا و امیر شما هستم‏ هیچ مزیتی بر شما ندارم بلکه فقط بار مسئولیت سنگین‏تری بدوش دارم.

شاهنامهء فردوسی را بخوانید فقط چند سال جلوتر شاهان ساسانی وقتی به شکار می‏رفتند چند هزار سقا بایستی پیشاپیشی موکب شاه آب عطرآگین بخاک میپاشیدند،در سایر نقاط عالم‏ وضع غیر از این نبود؛بعد از علی«ع»هم در حکومت اسلام بنی امیه و بعد بنی عباس بتدریج‏ در راه استبداد و خودسری و جاه‏وجلال دربار چنان پیش رفتند که از تجمل دربار ساسانیان‏ درگذشتند.

جمال روشنی‏بخش راه‏وروش امیر المؤمنین در لابلای اوراق تاریک و سیاه تاریخ‏ چه روح‏بخش و نشاط انگیز است.لطف حیوة در گرو این جنبش‏ها،این فتوتها و این‏ فداکاریها است و گرنه تاریخی که سراسر مشحون به خوب خوردن و خوب خفتن این‏وآن ستم‏ کردن و ستم کشیدن آن‏واین است چه لطف‏ولذتی دارد؟ بقای جهان و دوما بنی آدم مدیون فداکاری و از خودگذشتگی فیلسوفی است که جام‏ شوکران را مردانه می‏نوشد و به هموطنان گمراه و ماده‏پرست خود بی‏اعتنائی به لذات مادی و ابدیت و جاودانی بودن روح آدمی را عملا تعلیم میدهد.

تاریخ بشر مرهون پیمبر سبکروحی است که در بحبوحهء مادیگری ابناء زمان و ماده‏ پرستی بنی اسرائیل از برگ درختان تغذیه می‏کند و بستر و روی‏انداز از زمین و آسمان تدارک‏ می‏بیند.

\*\*\* روزگاری که امیر المؤمنین و پیشوای امپراطوری اسلام پس از شهادت چند درهمی‏ بیش میراث نگذاشت،نقدینهء عثمان روزی که کشته شد طبق نوشتهء«مسعودی»به صد و پنجاه‏ هزار دینار و یک میلیون درهم میرسید،ارزش املاک او در وادی القری و حنین یکصد هزار دینار بود بعلاوه اسب و شتر فراوان داشت.از زبیر چهار صد هزار دینار و یکهزار اسب و یکهزار کنیز ترکه ماند.درآمد طلحه از غلهء عراق روزی هزار دینار و از املاک سراة بیش از این‏ مبلغ بود.عبد الرحمن بن عوف هزار اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت زبیر در مصر و اسکندریه و بصره و کوفه هریک خانهء مجلل بنا کرد،طلحه نیز در کوفه و مدینه خانه‏ ساخت.

تاریخی را پیش خود تصویر کنید که سقراط و مسیح و علی«ع»ندارد و اینهمه صفا و نزهت و جلال‏وجمال صفحات تیره و سیاه آن را روشن و پرنور نکرده است،وه چه هول‏آور و شرم‏انگیز است تاریخی که همه قهرمانانش چنگیز و تیمور و نرون و آتیلا و معاویه و یزید باشند.

دور از انصاف است در پایان این بحث از جان‏بازی و فداکاری بزرگترین مجاهدین‏ حق یاد نکنیم،نه تنها از انصاف بدور است بلکه چنین بحثی بدون ذکر بزرگترین شهید راه حق‏ ابتر و ناتمام میماند.آری داستان پیکار بزرگ‏مردی است که نخواست مثل دیگران بسائق حب‏ ذات و بخاطر زنده ماندن بهر خفت و مذلتی تن دهد و عاقبت در بستر بیماری با چهرهء زرد بمیرد، قهرمانی که بخاطر پایدار ماندن مبانی شرف و فضیلت و پیروز گرداندن حق و عدل بر سر تمام‏ علائق و لذائذ حیوة پا نهاد و با چهرهء سرخ بدیدار خداوند شتافت.

این داستان خونین به تاریخ مبارزه و جهاد مردان حق جلوه ابدی و شکوه جاودانی‏ بخشید.اگر بخواهند مجموعه‏ای از فدکاریهای مردان حق ترتیب دهند حق‏وانصاف حکم می‏کند که دیباچهء این دفتر را با وقعهء کربلا و عاشورا زینت بخشند.

گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند روی زیبای تو دیباچهء اوراق آید مردی را در نظر آرید خسته و فرسوده،گرفتار تندباد حادثات از صبح تا ظهر بیش از هفتاد بار از اسب پیاده شده و هفتاد کشته از یاران و عزیزان خود را از میدان نبرد بکناری برده‏ و زیر خرگاه بلند آسمان پهلوی هم چیده تا ملکوتیان را از تماشای سیمای پرشکوه و سرخ‏ فام این جوانمردان فداکار باعجاب وا دارد،اکنون نوبت جان‏بازی او رسیده،عزیزترین‏ زنان و فرزندان روزگار یعنی ناموس و عترت رسول خدا«ص»در معرض اسارت وحشی‏ترین‏ و نادان‏ترین مردم زمانند،در چنین لحظات حساس و خطیری باو پیشنهاد می‏کنند بحکومت‏ یزید تسلیم شود و بیعت او را گردن نهد تا دست از او بدارند و باو فرصت دهند تا با زن‏وفرزند بهر کجا بخواهد برود،حسین بن علی«ع»میفرماید:

و لقدر کضنی هذا الدعی بن الدعی بین ثلة و ذلة هیهات منا الذله ابی الله ذلک لنا و لرسوله و للمؤمنین و جدود طابت و حجور طهرت.

پسر خواندهء مردم مرا بر سر دو راهی نگاهداشته‏اند مرگ یا ذلت،دور باد ذلت از ما، خداوند برایم ا ذلت نخواسته است،دور باد ذلت از کسانی که در دامانهای پاکیزه تربیت‏ شده‏اند،دور باد ذلت از کسانی که صاحب روح منیع و بینی غیرتمندند،«انوف حمیه و نفوس‏ ابیه من ان تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام»مردانی که هرگز بندگی فرومایگان را بر قتلگاه‏ کریمان و رادمردان اختیار نمی‏کنند و مرجح نمیدارند.دختر امیر المؤمنین و خواهر حسین‏ «ع»در محضر یزید روزی که قیام حسین«ع»را در هم شکسته و بزرگترین سدی که در راه‏ سلطنت مطلقهء او وجود داشته از بن برانداخته است میگوید تو تصور میکنی فتح کردی و ما را اسیر گرفتی آزادمردان جهان در آزادگی ما بنظر اعجاب مینگرند اما تو بندهء دیو ظلم و شهوتی‏ «امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا»تو دعوی‏ خلافت اسلامی میکنی آیا از عدل تو است که زنان و کنیزانت را پس پردهء حرمت بنشانی و دختران رسول خدا را ببازار بکشی؟این دستگاه ستمگر دیر نخواهد پائید،باش تا روزی که‏ منادیان ندا در دهند لعنت خدای بر ستمگران باد«یوم ینادی المنادی لعنة الله علی الظالمین.»

چگونه تاریخ عرب،تاریخ تشیع و حتی تاریخ جهان اینهمه جمال‏وجلال و اینهمه بها و شکوه این چهره‏های انسانی و ملکوتی را که روشنی‏بخش اوراق سیاه و تاریک آنند فراموش‏ میکند؟